

# تحلیل روان شناختی شخصیت کاوس، گرسیوز و سیاوش در شاهنامه

دکتر احمد امین\*

غلامحسین مددی\*\*

## چکیده:

با تحقیق روان شناختی شخصیت‌های یک اثر و بررسی ویژگی‌های رفتاری آن‌ها می‌توان بسیاری از حوادث و وقایع داستان را ریشه‌یابی کرد. در این مقاله با تحلیل روان‌شناسانه اعمال و رفتار شخصیت پارانویایی و پسیکوپاتی کاوس و گرسیوز و بررسی عقده حقارت در سیاوش، سعی شده است روابط علت و معلولی بسیاری از حوادث بزرگ زندگی آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

شخصیت کاوس دارای ویژگی‌های رفتاری "پارانویایی" چون غرور، داوری‌های نادرست و خودرأیی است و رفتن به مازندران، لشکرکشی به هاماوران و پرواز به آسمان... بازتاب آن‌ها به شمار می‌آید.

شخصیت پسیکوپاتی گرسیوز منجر به کینه‌توزی، خودبینی و سنگ دلی او می‌شود و ریشه‌های عقده حقارت در سیاوش، او را از کاوس دور و به دشمنی چون افراسیاب نزدیک می‌کند.

**کلید واژه‌ها:** شاهنامه، روان‌شناسی شخصیت پارانویا، پسیکوپات، عقده حقارت.

## ۱- مقدمه:

از آن‌جا که شاهکارهای بزرگ، نمایانگر فرهنگ و تمدن مردمان کهن است، بی‌شک قهرمانانش نماینده گونه‌های شخصیتی آن جوامع به شمار می‌آیند.

شاهنامه فردوسی یکی از این آثار بزرگ جهانی است که با بررسی روان‌شناختی شخصیت‌های آن می‌توان با روحیات و ویژگی‌های رفتاری ایرانیان و مللی که از آن‌ها سخن به میان آمده است، آشنا شد و به ژرف ساخت رابطه علت و معلولی بسیاری از حوادث داستان‌های آن پی برد.

### ۱-۱ شخصیت:

برای بررسی روان‌شناختی شخصیت‌های مورد نظر، لازم است ابتدا موضوع به خوبی تعریف شود.

بعضی معتقدند که شخصیت یک مفهوم انتزاعی است و متخصصان مختلف، تعاریف نسبتاً متفاوتی را برای آن ذکر کرده‌اند؛ اما به نظر می‌آید اکثر آن‌ها با این موضوع موافق هستند که شخصیت ترکیبی از اعمال، افکار، هیجانات و انگیزش‌های فرد است. شخصیت افراد منحصر به فرد می‌باشد؛ اما شخصیت افراد مختلف دارای وجوه اشتراک خاصی است؛ بنابراین، شخصیت را می‌توان از این جهت که چگونه مردم با هم متفاوت هستند و یا اینکه در چه چیزی با هم دیگر مشابهت دارند، مورد مطالعه قرار داد. شخصیت یک فرد نسبتاً ثابت باقی می‌ماند؛ اما هر دو عامل رشد و تجربه می‌توانند آن را تغییر دهند.» (جمال فر ۱) همچنین بعضی معتقدند «شخصیت سازمان ثابت و پایداری از منش، خلق و خوی، حالات عاطفی و انفعالی خصوصیات درونی و جسمی شخص است که بر روی هم میزان سازگاری او را در محیط تعیین می‌کند.» (فرجی ۱)

### ۲-۱ - جنبه‌های شخصیت:

شخصیت از نظر فروید به سه سطح «نهاد»، «من» و «من برتر» تقسیم می‌شود. نهاد، جایگاه خواست‌ها و نیازهای اصلی و همچنین تمایلات یا خواهش‌های واپس زده است که ناخودآگاهند. «نهاد» تمام نیروی حیاتی را که از سوز و ساز بدن حاصل می‌شود در اختیار دارد و تابع اصل لذت است و آدمی را به سوی ارضای خواهش‌های خود-هر چند زیان بخش باشند- می‌کشاند و برای جلوگیری از این فاجعه است که

«من» به کار می‌افتد. «من» ناشی از نهاد، ولی سطح بالاتر شخصیت است. با واقعیت روبرو می‌باشد و خودآگاه است؛ احساس و ادراک را در اختیار دارد و هر لحظه می‌تواند ما را از محیط خارج، واقعیتی که در آن هستیم، قوانین و مقررات اجتماعی و... مطلع سازد و موجب حرکات ارادی ما شود؛ یعنی به ما اجازه دهد خواسته‌های دل و خواسته‌های نهاد را با مقتضیات محیط و امکانات آن در نظر بگیریم و به سازش دادن و سازگار ساختن پردازیم. «من» به هیچ وجه جنبه اخلاقی ندارد؛ کارش برآورد خواسته‌های نهاد است، منتها با رعایت مصلحت، واقعیت و امکانات. «من» و «من برتر» نیروی خود را از نهاد می‌گیرند؛ اما «من برتر» سطح اعلای شخصیت است؛ چیزی آرمانی است و هدفش کمال است نه لذت و خوشی. «من برتر» با آن چه به «وجدان اخلاقی» یا به اصطلاح کانت به «عقل عملی» تعبیر می‌شده و می‌شود، بی‌شباهت نیست. با تصفیه یا پس از تصفیه عقده ادیپ در کودک به ظهور می‌پیوندد؛ از این رو فروید آن را «میراث عقده ادیپ» می‌خواند. (سیاسی ۲۴۹ تا ۲۵۱)

### ۱-۳- تأثیر وراثت:

تأثیر وراثت از موضوعاتی است که فردوسی در جای جای شاهنامه به آن اشاره دارد. او با دیدگاهی روان‌شناسانه نه فقط وراثت را از عوامل تأثیرگذار بر شکل و وضعیت جسمانی افراد به شمار می‌آورد، شخصیت افراد را نیز متأثر از عامل وراثت می‌داند.

### ۱-۳-۱- تأثیر وراثت در وضعیت جسمانی

تأثیر وراثت در شکل و وضعیت جسمانی، یکی از موضوعاتی است که بشر آن را از مشاهده ظواهر دریافته است. رنگ چشم، بلندی و کوتاهی قد و بسیاری از موارد دیگر نشانه تأثیر وراثت در وضعیت جسمانی افراد است. بعضی از اشعار فردوسی حاکی از آگاهی او از این موضوع است؛ برای مثال، زمانی که سهراب به دنیا می‌آید از شباهت‌های او با پدر و اجدادش این گونه می‌گوید:

تو گفתי گو پیلتن رستم است      وگر سام شیرست وگر نیرم است  
چو یک ماه شد همچو یک سال بود      برش چون بر رستم زال بود

(شاهنامه، ج ۲، ب ۱۱۳ تا ۱۱۵)

فردوسی، سرخی چهره سهراب را اگرچه همچون پدر نیست، متأثر از عامل وراثت می‌داند. در واقع «سرخی چهره سهراب انتقال عامل وراثت از زال به نوه است بدون اینکه واسطه انتقال یعنی رستم به این صفت بوده باشد.» (حمیدیان ۱۰۷)

### ۱-۳-۲ - تأثیر وراثت بر شخصیت

روان‌شناسان معتقدند که وراثت از مهم‌ترین عواملی است که نه فقط در ظاهر انسان بلکه بر شخصیت افراد نیز تأثیرگذار است. به اعتقاد آن‌ها «تعامل آثار ژنتیکی و محیطی شالوده و اساس همه اعمال، افکار، احساس و نیازهای ما هستند.» (جمال فر ۱۹) فردوسی نیز حدود هزار سال پیش به این موضوع اشاره دارد. او از زبان سیاوش تأثیر وراثت بر شخصیت را این‌گونه بیان می‌کند:

شنیدم از نامور مهتران      هـمـه داستان‌های هاماوران  
که از پیش، با شاه ایران چه کرد      زگـردان ایران برآورد گرد  
پر از بند سودابه کو دخت اوست      نخواهد همی دوده را مغز و پوست  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۶۹ تا ۲۷۱)

او فریب‌کاری سودابه را - که از ویژگی‌های شخصیتی اوست - متأثر از وراثت می‌داند و خلق و خوی سودابه را چون پدر می‌انگارد. در جایی می‌گوید:

بدان تا شود با سیاوش بد      برآن سان که از گوهر او سزد  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۵۵۹)

هم چنین آن جا که گودرز به طوس می‌گوید:  
تو نوذر نژادی نه بیگانه ای      پدر تیز بود و تو دیوانه ای  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۳۶۴)

### ۲- شخصیت پارانویایی کاوس :

«پارانویا یک اختلال روانی است که جلوه‌های زیادی دارد. این جلوه‌ها می‌توانند از عدم تعادل روانی خفیف تا سایکوزهای شدید و توهمات گسترش یابند.» (گنجی،

۲۵۱) در توضیح اصطلاح روانی «سایکوز» باید گفت: «نابهنجاری شخصیت را از نظر شدت و ضعف نیز به دو گروه نوروها و سایکوزها تقسیم می‌کنند.» (گنجی ۲۴۳) «سایکوتی‌ها، برخلاف نروتیک‌ها، از اختلال‌های شخصیتی خود آگاهی ندارند و در دنیای کاملاً اختصاصی، دنیایی که قدرت مطلق دارند، به سر می‌برند.» (گنجی ۲۵۳) در شخصیت کاوس نابهنجاری‌ها و اختلال‌هایی وجود دارد که در ماجراجویی‌ها و برخوردهای او با دیگران آشکار می‌گردد. از جمله نابهنجاری‌های مشترک میان کاوس و پارانیو‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- |                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| الف: داوری‌های نادرست      | ب: غرور                    |
| پ: خود رأیی و خود بینی     | ت: کینه توزی               |
| ث: درست انگاشتن کارهای خود | ج: بی ثباتی شخصیت          |
| چ: اقدام علیه دوستان       | ح: سلطه‌گری و تحقیر دیگران |
- ۲-۱ - داوری‌های نادرست

در مورد داوری شخصیت پارانیویایی باید گفت: «قضاوت‌های او غلط، سطحی و عجولانه است.» (گنجی ۲۵۱) کاوس، شاه ایران، که بر اریکه قدرت تکیه زده است در طول حکومت خود بارها به قضاوت می‌نشیند. داوری‌های او ویژگی‌های مشترکی با داوری‌های پارانیویایی‌ها دارد؛ لذا برای شناخت شخصیت او لازم است بعضی از آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد.

#### ۲-۱-۱ - قضاوت میان گیو و طوس

در ابتدای داستان سیاوش، گیو و طوس دختری را در دشت دغوی می‌یابند. «گفتگوی دو پهلوان بر سر تصاحب زن به درازا کشید و به تندی انجامید تا آنجا که خواستند او را سر ببرند.» (دبیرسیاقی، ج ۸ : ۱۹) با پایمردی یکی از همراهان، از کاوس می‌خواهند تا میان آن‌ها حکم شود؛ اما کاوس با دیدن زیبایی‌ها و آگاهی از نژاد دختر، شیفته او می‌شود و نادرست داوری می‌کند. او با صدور حکمی به نفع خود، دختر را صاحب می‌شود.

## ۲-۱-۲ - قضاوت میان سودابه و سیاوش

آن‌گاه که سودابه جامه بر تن می‌درد و رخساره می‌خراشد تا وانمود کند که سیاوش قصد او کرده، کاوس برای دریافت حقیقت، لباس‌های سیاوش را می‌بوید؛ اما نشانی از بوی خوش نمی‌یابد و به این ترتیب متوجه نیرنگ سودابه می‌شود. او از سیاوش می‌خواهد با کسی سخن نگوید تا در این مورد بیندیشد. بی‌شک اندیشیدن کاوس متناقض با شخصیت اوست؛ اما حقیقت چیز دیگری است. تأمل و اندیشه‌ای در کار نیست: او در همان لحظه در درون خود به قضاوت نشسته و رأی خود را صادر نموده است؛ او قصد مجازات گنهکار را ندارد.

## ۲-۱-۳ - قضاوت کاوس پس از گذر سیاوش از آتش

کاوس از طریق ستاره‌شناسان به این مطلب پی می‌برد که موضوع سقط جنین سودابه نیرنگی بیش نیست؛ بنابراین، با بزرگان کشور به رایزنی می‌پردازد و آن‌ها چاره کار را گذر از آتش و مجازات گناهکار می‌دانند.

چو خواهی که پیدا کنی گفتگوی      باید زدن سنگ را بر سبوی

(شاهنامه، ج ۳، ب ۴۵۹)

سیاوش که خود داوطلب گذر از آتش می‌شود، در کمال صحت از کوه آتش بیرون می‌آید و سودابه بار دیگر رسوا می‌گردد. کاوس اگر چه، این گونه وانمود می‌کند که کمر به مجازات گنهکار بسته «اما او که انسانی دو شخصیتی است.» (حمیدیان، ۲۵۷) بار دیگر خود را در داوری سست و بی‌اراده نشان می‌دهد و قضاوت را به انجام نمی‌رساند و همان‌طور که گفته شد مجازات نکردن گنهکار بدترین قضاوت است.

## ۲-۲ - غرور و تکبر

غرور و خودبینی، دیگر ویژگی شخصیت‌های پارانویایی است. چنین شخصیتی خود را برتر از دیگران می‌داند و کسی را به شمار نمی‌آورد. کاوس آیینۀ تمام‌نمای غروری نامحدود است و فقط در پایان زندگی، غرور و تکبر او رنگ می‌بازد. مواردی که می‌توان به این ویژگی در کاوس اشاره کرد، عبارتند از:

### ۱-۲-۲ - سخنان کاوس هنگام خواستن سودابه از شاهِ هاموران

بگویش که پیوند ما در جهان بجویند کار آزموده مهان  
که خورشید روشن ز تاج من است زمین پایه تخت عاج من است  
هر آنکس که در سایه من پناه نیابد ازو کم شود پایگاه  
(شاهنامه، ج ۲، ب (۸۳ تا ۸۱))  
چو داماد یابی چو پور قباد چنان دان که خورشید داد تو داد  
(شاهنامه، ج ۲، ب (۸۷))  
این ابیات بسیار روشن است و نیاز به توضیح ندارد. کاوس در اوج غرور همه را خواهان پیوند با خود می‌داند و وجود پدیده‌های عظیم آفرینش را در مقابل شخصیت خود هیچ می‌انگارد. پایگاه و ارزش دیگران را بسته به آن می‌داند که در پناه او باشند.

### ۲-۲-۲ - واکنش کاوس پس از بازگشت سیاوش از سیستان

کاوس با دیدن سیاوش شادمانی می‌کند؛ اما از تخت شاهی بر نمی‌خیزد؛ در حالی که دوری چند ساله از فرزند، استقبالی غیر از این را می‌طلبد. آنچه کاوس را از اظهار مهر پدری باز می‌دارد، غرور بی‌حد او در مقابل جانشین و رقیب سلطنت خود، یعنی سیاوش است.

### ۲-۲-۳ - تعریف و تمجید سیاوش و سودابه از کاوس

از ویژگی‌های پارانیوها که می‌تواند ناشی از غرور نامحدود آن‌ها باشد آنکه فرد «پارانیویی با هیچ کس به تفاهم نمی‌رسد مگر زمانی که او را بالاتر از همه می‌دانند.» (گنجی ۲۵۱) کی کاوس تشنه ستایش دیگران است. اطرافیان او از جمله سودابه و سیاوش نیز از این ویژگی به خوبی آگاهند و در پیش‌برد اهداف خود از آن استفاده می‌کنند. سودابه وقتی می‌خواهد در دعوت سیاوش به شبستان، شاه را با خود همداستان سازد، ابتدا به تعریف و تمجید از شاه می‌پردازد و به این ترتیب غرور او را بر می‌انگیزد:

بدو گفت سودابه همتای شاه ندیدست برگاه خورشید و ماه

(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۱۷)

سیاوش نیز پدر را خوب می‌شناسد و برای اینکه بتواند ذهن او را با خویش هم‌سو سازد که مرد شبستان نیست، به ستایش او می‌پردازد:

ز جمّ و فریدون و هوشنگ شاه      فزونی به گنج و به شمشیر و گاه

ز گفتار او شاد شد شهریار      بسیار است ایوان چو خرّم بهار

(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۱۰ و ۲۱۱)

### ۲-۲-۴ - خودستایی کاوس

کبر و غرور کاوس گاه به حدّی است که زبان به ستایش خود می‌گشاید تا آن جا که خود را از پادشاهان بزرگی چون جمشید برتر می‌داند. «او با خود فکر می‌کند که مگر چه چیزش از پدرش کی قباد کمتر است.» (حمیدیان ۲۵۷)

من از جمّ و ضحاک و از کی قباد      فزونم به بخت و به فرّ و به داد

(شاهنامه، ج ۲، ب ۳۹)

### ۲-۳ - خودرأیی و خودبینی

اصلی‌ترین ویژگی‌های پارانویاها، خودرأیی و خودبینی است. چنین افرادی شخصیتی مستبد دارند. خود را مرکز دایره‌ای می‌دانند که دیگران حول محور او می‌چرخند. «پارانویایی‌ها گاهی موقعیت‌های اجتماعی بسیار مهمی به دست می‌آورند. این جاست که تعصّب گرایی، دیکتاتوری و رعایت بی‌چون و چرای عقاید آن‌ها رواج می‌یابد.» (گنجی ۲۵۱) می‌توان به نمونه‌هایی از خودرأیی‌های او اشاره کرد:

### ۲-۳-۱ - خودرأیی در تصمیم‌گیری‌ها

کاوس در رفتن به مازندران مانند شخصیتی پارانویایی عمل می‌کند؛ یعنی «همه چیز و همه کس را به خاطر هوا و هوس‌های خود می‌گذارد.» (گنجی ۲۵۱) استبداد کاوس به گونه‌ای است که گاه بدون این که به عاقبت کار خود بیندیشد لشکر و کشور را در معرض نابودی قرار می‌دهد. حدیث کارها و ماجراجویی‌هایش اگر چه هر بار شکلی نو دارد و در اصل مکرّر است و در آن کارها، مملکت را به سبب سبک‌سری‌ها و هوس‌رانی‌های خود، بارها به خطر می‌اندازد تا جایی که زال در مورد



او می گوید باید به روزگار تادیب شود. (حمیدیان ۲۵۷ و ۲۵۸)

## ۲-۳-۲ - نپذیرفتن صلح از سوی افراسیاب

کاوس با وجود آگاهی از آیین جنگ و جوانمردی، پیشنهاد صلح و هدایای افراسیاب را که مورد قبول رستم و سیاوش قرار گرفته بود، نمی پذیرد. او به پندهای رستم اعتنایی نمی کند و در کمال استبداد از سیاوش می خواهد به توران لشکرکشی کند و گرنه فرماندهی لشکر را به طوس بسپارد. کاوس با این کار در ظاهر به مصلحت کشور می اندیشد؛ اما در حقیقت به دلیل خودرأیی، استبداد و به کرسی نشاندن حرف خود در پی آن است که تصمیم رستم و سیاوش عملی نشود و در عوض فرمان خود را به اجرا درآورد. درون شخصیت پارانویایی انباشته از خود رأیی و خود محوری است؛ اگر چه امکان دارد گاهی خودرأیی و استبداد خود را در زیر نقابی از نوع دوستی، عدالت، مصلحت اندیشی و صفاتی نیک پنهان سازد. (گنجی ۲۵۱)

## ۲-۴ - کینه توزی

کینه توزی پارانویاها دوست و دشمن، آشنا و بیگانه نمی شناسد؛ اگر چه شاید در ابتدای امر کینه خود را پنهان کنند؛ اما طولی نمی کشد که کینه توزی آن ها آشکار می گردد.

## ۲-۴-۱ - ترس سیاوش از کینه توزی پدر

پس از گذر سیاوش از آتش و اثبات بی گناهی او، اگر چه کاوس زبان به نکوهش سودابه می گشاید:

نشاید که باشی تو اندر زمین

جز آویختن نیست پاداش این

(شاهنامه، ج ۳، ب ۵۳۵)

اما در دل او حقیقت دیگری نهان است. او راضی به مجازات سودابه نیست؛ سیاوش نیز از این مسئله آگاه است. او می داند که تباهی سودابه و جریحه دار شدن احساسات پدر، مساوی با تباهی و نابودی همه چیز است؛ زیرا کاوس مثل هر شخصیت پارانویایی «به محض اینکه احساساتش جریحه دار می شود کینه توزی می کند.» (گنجی ۲۵۱)

بنابراین، سیاوش در دل چاره ای می اندیشد، و مصلحت را در آن می بیند که برای

جلوگیری از مجازات سودابه پایمردی کند.

همی گفت با دل که بر دست شاه  
گر ایدون که سودابه گردد تباه  
به فرجام کار او پشیمان شود  
ز من بیند او غم چو پیچان شود  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۵۵۰ و ۵۵۱)

## ۲-۲-۴ - ندادن نوشدارو

اگر چه عوامل مختلفی در تراژدی مرگ سهراب نقش دارد، از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به عمل غیر انسانی و کینه توزانه کاوس - یعنی ندادن نوشدارو - اشاره کرد. کاوس در اصل با این کار از یک سو درنگ چند روزه رستم را تلافی می‌کند و از دیگر سو به گونه‌ای یورش سهراب را به خیمه‌گاه خود پاسخ می‌گوید:

خم آورد زان پس سنان کرد سیخ  
بزد نیزه بر کند هفتاد میخ  
سرا پرده یک بهره آمد ز پای  
زهر سو بر آمد دم کَرَئای  
(شاهنامه، ج ۲، ب ۶۵۷ و ۶۵۸)

بنابراین فرصت را برای کینه‌توزی‌های خود مغتنم می‌شمارد و از دادن نوشدارو به گیو خودداری می‌کند و آشکارا این گونه بیان می‌دارد:

شود پشت رستم بنیرو ترا  
هلاک آورد بی گمانی مرا...  
شنیدی که او گفت کاوس کیست  
گر او شهریارست پس طوس کیست  
کجا باشد او پیش تختم به پای  
کجا راند او زیر فرّ همای  
(شاهنامه، ج ۲، ب ۹۶۹ تا ۹۷۳)

## ۲-۵ - درست انگاشتن کارهای خود

مجموع صفات منفی و خصیصه‌های پارانویایی این اشخاص سبب می‌شود که کارهای خود را درست بدانند. این ویژگی، بیشتر از دو صفت بارز خودرأیی و غرور آن‌ها ناشی می‌شود؛ بنابراین ممکن است در توضیح این ویژگی به صفات دیگر آن افراد نیز اشاره شود.

## ۲-۵-۱ - نپذیرفتن پندهای دیگران

کاوس تقریباً همه جا و همه وقت خودسرانه عمل می‌کند. نپوشیدن نصایح

دیگران برای او معنایی ندارد؛ رفتن او به مازندران و نپذیرفتن پند زال یکی از آن موارد است. کاوس با دیدن دیوی که به هیأت رامشگری درآمده است، در پی تصمیمی آنی، شیفته دیدن مازندران می‌شود. بزرگان کشور، سواری نزد زال می‌فرستند تا با حضور خود کاوس خودسر را منصرف کند؛ اما کاوس آن قدر مستبد است که حتی زال نمی‌تواند او را از این تصمیم منصرف سازد. او می‌پندارد انسان خردمند و کاملی است که دیگران باید، تابع رفتار درست او باشند و هرآنچه را می‌گویند یا انجام می‌دهد بدون چون و چرا بپذیرند؛ زیرا پارانویایی «هرگز قبول ندارد که در اعمالش نقصی وجود دارد.» (گنجی ۲۵۱)

## ۲-۵-۲ - پرواز به آسمان

ترفندهای اهریمن در کاوس خودسر کارگر می‌افتد؛ اگر چه بارها نتیجه کارهای بی‌خردانه خود را دیده است، این بار نیز به پندهای دیگران گوش فرا نمی‌دهد. او خود را از همه پادشاهان برتر می‌داند و می‌انگارد که هیچ کاستی در رفتار، اندیشه و ذهن او راه نمی‌یابد. پس آماده پرواز به آسمان می‌شود و بعد از سقوط، افسرده و غمگین می‌نشیند و رستم مانند گذشته به یاری او می‌شتابد تا تخت شاهی خالی از پادشاه نباشد و دشمنان به ایران چشم طمع ندوزند و چه بسا همین شکست‌های پی‌درپی کاوس ناشی از اندیشه‌های خودسرانه و تصمیم‌های نادرست، سبب می‌شود در پایان زندگی تأدیب شود.

## ۲-۶ - ناپایداری شخصیت

شخصیت ناپایدار و رنگارنگ یکی از ویژگی‌های بارز پارانویهاست. آن‌ها گاه مجبور می‌شوند به خاطر ضعف شخصیتی، خود را زیر نقابی از ویژگی‌های مثبت پنهان سازند؛ اما در پایان نقاب از چهره‌شان کنار خواهد رفت و ناپایداری شخصیتی آن‌ها بر همه پدیدار می‌شود.

به سبب همین ویژگی است که دیگران در برخورد با آن‌ها دچار سردرگمی می‌شوند و نمی‌دانند به کدامین سخن آن‌ها باید گوش فرا داد. «انسان پارانویایی کسی است که دیگران نمی‌دانند با کدام ساز او برقصند.» (گنجی ۲۵۱) برای نمونه، کاوس

زمانی به بهانه انبوهی سپاه تورانیان و بیم آنکه چشم زخمی به رستم و سیاوش برسد، آن‌ها را از دنبال کردن لشکر توران باز می‌دارد؛ اما چندی بعد در برابر پذیرش هدایا، گروگان‌ها و پیشنهاد صلح از سوی افراسیاب جبهه می‌گیرد. کاوس ضمن برخورد ناشایست با رستم او را به آزمندی و پرهیز از جنگ متهم می‌کند.

داوری‌های نادرست او و مجازات نکردن سودابه نمونه‌های دیگری از رفتارهای دوگانه و ناپایداری شخصیت کاوس است.

## ۲-۷ - باز نشناختن دوست از دشمن

شخصیت پارانوئیدی دوست را از دشمن باز نمی‌شناسد. گاهی آتش کینه‌توزی‌های او - که پیش از این، به آن اشاره شد - به اندازه‌ای بالا می‌گیرد که همه برای او دشمن به شمار می‌آیند. از این رو «حتی علیه کسانی که به او کمک کرده‌اند اقدام می‌کند.» (گنجی ۲۵۱)

کاوس گاه با رفتارهای بی‌خردانه و خودسرانه مانند رفتن به مازندران و هاماوران به راستی در برابر همه مردم ایران می‌ایستد و با مجازات نکردن سودابه که گناهِش بر همه آشکار است فرزند خود را خواری می‌کند. از دیگر کارهای ناشایست کاوس بر ضد دوستان می‌توان از برخورد او با رستم یاد کرد. در داستان سهراب، کاوس از درنگ رستم، هنگام آمدن به دربار و آماده شدن برای جنگ با سهراب به خشم می‌آید و به گیو می‌گوید:

بگیر و ببر زنده بردار کن و زو نیز با من مگردان سخن  
(شاهنامه، ج ۲، ب ۳۷۶)

اما گیو به فرمان او تن در نمی‌دهد.

ز گفتار او گیو را دل بخت که بردی به رستم بر آن گونه دست  
(شاهنامه، ج ۲، ب ۳۷۷)

سپس از طوس می‌خواهد رستم و گیو را - که بارها در کارزار با دشمن و برای حفظ تاج و تخت کاوس جان فشانی کرده‌اند - زنده بردار کند.

بفرمود پس طوس را شهریار که رو هر دو را زنده بر کن بردار

(شاهنامه، ج ۲، ب ۳۷۹)

کاوس حتّی در تشخیص شرایط دشوار و بحرانی ناتوان است و هنگامی که رستم برای زنده ماندن فرزند نیازمند نوشداروست، از دادن آن خودداری می‌کند و در پی تلافی درنگ چند روزه رستم است.

## ۲-۸ - خود برتر بینی و کوچک شماری دیگران

خود برتر بینی با روح افراد پارانویایی یکی شده است. کاوس هم چنین ویژگی ای که دارد. تمام لشکرکشی‌ها و کشور گشایی‌هایش، نشان از سلطه‌گری او دارد. کاوس برای گرفتن باج و خراج به کشورهای دیگر لشکر می‌کشد؛ گاه به مازندران و گاه به بربرها و مصر حمله می‌کند؛ اگر چه روحیه سلطه‌گری تقریباً در وجود همه پادشاهان دیده می‌شود، اما کاوس با پرواز خود حتّی به حریم آسمان هم سر می‌کشد. او گاهی در برابر کسانی چون رستم که چرخ بلند هم دست او را نمی‌بندد، سلطه‌گرایانه عمل می‌کند.

که گوید برو دست رستم ببند      نبندد مرا دست چرخ بلند

(شاهنامه، ج ۶، ب ۷۴۹)

پارانویایی «مخزنی از تکبر و سلطه‌گری و تحقیر دیگران است و موقعیت‌هایی خلق می‌کند که در آن‌ها بالاتر از همه است و بهترین نقش را دارد.» (گنجی ۲۵۲)

سلطه‌گری کی‌کاوس گاه خود را به شکلی دیگر نشان می‌دهد: او شخصاً به کشورهای مجاور حمله می‌کند و از زال می‌خواهد تا با کمک رستم نگهبان ایران باشد. کاوس در واقع با این کار هم توان خود را به نمایش می‌گذارد و هم توانایی افرادی چون رستم و زال را دست کم می‌گیرد.

تو با رستم ایدر جهاندار باش      نگهبان ایران و بیدار باش

(شاهنامه، ج ۲، ب ۱۳۴)

## ۳- گرسیوز شخصیتی پسیکوپاتی

پسیکوپات اگرچه یک ناراحتی مهم روانی است؛ مبتلایان آن «قادرند که اعمال

بد و نیک را کاملاً از یکدیگر تشخیص دهند و اگر مرتکب جرم بشوند، به خوبی متوجه قبح عمل خود هستند؛ ولی هیچ‌گونه علائمی و آثاری که دال بر آسیب مغزی باشد در این اشخاص مشاهده نمی‌شود.» (انصاری ۳۵۳) روان‌شناسی شخصیت هر فرد، از طریق بررسی رفتار و کردار او انجام می‌گیرد و با توجه به نقش گرسیوز به عنوان مهره اصلی در کشته شدن سیاوش، لازم است اعمال و رفتار او نیز به عنوان یک فرد پسیکوپات در این تراژدی مورد بررسی قرار گیرد.

### عوامل تأثیرگذار بر رفتار گرسیوز

#### ۱-۳ - برخورد تند و تحقیرآمیز افراسیاب نسبت به گرسیوز

گرسیوز به فرمان شاه توران و به همراه بارمان، پهلوان تورانی، با سپاهی عظیم به ایران لشکرکشی می‌کند؛ اما در این جنگ جز شکست و در نهایت شنیدن سخنانی سرد از زبان برادر نصیبش نمی‌شود. افراسیاب با شنیدن خبر شکست در مقابل سپاهیان ایرانی برآشفته می‌شود:

به گرسیوز اندر چنان بنگرید که گفتمی میانش بخواهد برید

یکی بانگ برزد براندش ز پیش کجا خواست راندن برو خشم خویش

(شاهنامه، ج ۳، ب ۷۰۶ و ۷۰۷)

این تحقیرها از اولین عوامل تأثیرگذار بر شخصیت گرسیوز است که او را به مسیر پی ریزی عملی غیر انسانی سوق می‌دهد.

#### ۲-۳ - حضور سیاوش در توران و محبوبیت او نزد افراسیاب

اولین گروه از کسانی که از وجود سیاوش در دستگاه شاهی در رنج هستند و نمی‌توانند بپذیرند که شاهزاده‌ای از ایران در سرزمینشان در ناز و نعمت به سر برد، فرماندهان، نزدیکان، یاران و خویشان افراسیاب هستند و بدون شک هم اینان عامل اصلی پیش‌آمدهای تلخ و ناگوار آینده برای سیاوش خواهند بود.» (کرمی ۲۰۴)

با آمدن سیاوش به توران و محبوبیت روزافزون او نزد افراسیاب، گرسیوز او را عامل دور شدن خود از برادر می‌دانست و دوری او، برابر بود با دور شدن از قدرت،

عزت و منزلت اجتماعی. از طرفی توجّه روز افزون افراسیاب به سیاوش، او را رفیق غم و شادی‌های افراسیاب و یار تنهایی‌های او کرده بود:

سپهد چه شادان چه بودی دژم      بجز با سیاوش نبودى بهم  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۴۰۲)

شاه توران آگنده از مهر سیاوش می‌شود به گونه‌ای که افراسیاب با مشاهده هنرنمایی‌های سیاوش به شوق می‌آید و در مقابل او به پا می‌خیزد و در نهایت احترام با او بر خورد می‌کند.

کمان بزه به بازو فکند      بیامد بر شهریار بلند  
فرود آمد و شاه بر پای خاست      برو آفرین ز آفریننده خواست  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵)

اما محبوبیت او از این حد هم والاتر می‌رود. افراسیاب بارها خود را پدر، و سیاوش را فرزند می‌داند.

تو فرزند باشی و من چون پدر      پدر پیش فرزند بسته کمر  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۱۵۴)

سیاوش که انسانی پاک و قدرشناس است، محبت‌های افراسیاب را با تعریف و تمجیدهای خود پاسخ می‌گوید:

بدو گفت شاهانوشه بدی      روان را به دیدار توشه بدی  
همی از تو جویند شاهان هنر      که یابد به هر کار بر تو گذر  
مرار روز روشن به دیدار تست      همی از تو خواهم بد و نیک جست  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۱)

گرسبوز به سبب ویژگی پسیکوپاتی خود نمی‌تواند مانند سیاوش در برقراری رابطه با دیگران موفق باشد؛ از طرفی محبت دوجانبه سیاوش و افراسیاب نسبت به یکدیگر خشم او را برمی‌انگیزد و تخم کینه را در دلش بارور می‌سازد. او هیچ عکس‌العمل یا رفتاری از خود نشان نمی‌دهد که دال بر نیاز او به چنین محبت و علاقه‌ای باشد؛ زیرا پسیکوپات‌ها «خود را سنگدل و بی‌نیاز از هر چیز و هر کس و

بی‌عشق و علاقه نسبت به دیگران معرفی می‌کنند.» (فرجی ۸۹)

نتیجه بی‌اعتنایی‌های گرسیوز را می‌توان بعدها در بی‌رحمی‌ها و کینه‌توزی‌های او به خصوص در صحنه آخر تراژدی سیاوش مشاهده کرد.

### ۳-۳ - شکست تورانیان در چوگان بازی مقابل ایرانیان

شکست تورانیان در میدان مسابقه چوگان بازی شکست گرسیوز است و پیروزی ایرانیان پیروزی سیاوش. این شکست برای گرسیوز تداعی کننده شکست او در میدان نبرد برابر سیاوش و یادآور همان تحقیرها و سرزنش‌های افراسیاب است. بی‌تردید این تحقیرها گرسیوز را به اندیشه انتقام و اعاده حیثیت وا می‌دارد؛ به همین دلیل، او به طور ناگهانی و بدون تأمل و توجه به قدرت و جنگاوری سیاوش به او پیشنهاد کمر گرفتن و مبارزه می‌دهد.

بگیریم هر دو دوال کمر

به کردار جنگی دو پرخاشخ

(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۶۲)

این بی‌توجهی به فرجام کار نشانه شخصیت پسیکوپاتی اوست؛ زیرا چنین کسی «هیچ گاه قبل از انجام عمل تصمیم نمی‌گیرد و به عاقبت کار خود نمی‌اندیشد؛ بلکه تصمیمات او آنی است.» (فرجی ۹۰)

### ۳-۴ - ناتوانی گرسیوز در زه کردن کمان سیاوش

در پی شکست تورانیان در چوگان بازی، سیاوش کمان خود را می‌خواهد تا هنرنمایی کند. افراسیاب کمان او را به گرسیوز می‌دهد تا آن را به زه کند؛ ولی گرسیوز در این کار ناکام می‌ماند. سیاوش به آسانی کمان را به زه می‌کند و آن‌گاه به هنرنمایی می‌پردازد. هنرنمایی‌های سیاوش به همان اندازه که برای افراسیاب خوشایند است، سبب خشم گرسیوز می‌شود؛ به ویژه که او در این مرحله رقیب رودرو و مستقیم سیاوش است. گرسیوز که بیشترین ضربه روحی را متحمل شده است، دیگر ظرفیت هیچ تحقیری را ندارد. شخصیت پسیکوپاتی گرسیوز آماده است تا در اولین فرصت خود را بهتر نمایان سازد و این با مشاهده سیاوشگرد اتفاق می‌افتد.



### ۳-۵ - مشاهده سیاوشگرد و گنگ دژ

گرسبوز با دیدن شهرهایی که سیاوش بنا نهاده است، آشفته می‌شود. او از یک سو مانند همه شخصیت‌های پسیکوپاتی که «مایلند هر چیز را تصاحب کنند» (فرجی ۸۹) در اندیشه به دست آوردن قدرت و ثروت است و از سوی دیگر اندیشه قدرتمند شدن سیاوش و اینکه بعد از گذشت مدتی «سیاوش کسی را به کس نشمرد» (شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۲۷) او را به قدری آزار می‌دهد که شرایط برایش غیر قابل تحمل می‌شود.

او پس از هنرنمایی و چوگان بازی سیاوش، علی‌رغم میل باطنی و خلاف عادت پسیکوپات‌ها سیاوش را می‌ستاید.

بدو گفت گرسبوز ای شهریار به ایران و توران تو را نیست یار

(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۶۰)

اما در وراي تمجید از سیاوش به دنبال فرصتی است تا به خودستایی و تعریف از خود بپردازد؛ بنابراین تمجید از سیاوش را وسیله‌ای برای تعریف از خود قرار می‌دهد و حتی خود را در کمال غرور برتر از سیاوش می‌داند.

ز ترکان مرا نیست هم‌تا کسی چو اسپم نبینی ز اسپان بسی

بیا تا من و تو به آوردگ‌گاه بتازیم هر دو به پیش سپاه

گر ایدونک بردارم از پشت زین تورا ناگهانی ز نم بر زمین

چنان دان که از تو دلاور ترم به اسپ و به مردی ز تو برترم

وگر تو مرا بر نهی بر زمین نگردم به جایی که جویند کین

(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۷)

گفته شده است «با توصیفی که این گروه از توهمات باطل خود می‌کنند، نمی‌توان آن‌ها را دیوانه تصور کرد و دلیلی هم در دست نیست که آن‌ها از واقعیت دور افتاده باشند؛ اما افرادی خودبین، لاف‌زن و دروغ‌گو و خودستا هستند.» (فرجی ۹۰) سیاوش در کمال تواضع، با آنکه توان مبارزه با گرسبوز را دارد، از این کار سر باز می‌زند. که البته این عمل را باید ناشی از دوراندیشی و تأثیر تربیتی که نزد رستم آموخته، دانست.

سیاوش با تعریف و تمجید از گرسیوز که رگه‌هایی از عقدهٔ حقارت در وجودش موج می‌زند، نقش یک روان‌شناسِ هوشیار را ایفا می‌کند و می‌گوید:  
جز از خود زترکان یکی برگزین      که با من بگردد نه بر راه کین  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۷۰)

### ۳-۶ - خوشحالی بیش از حدِ افراسیاب از خواندنِ نامهٔ سیاوش

گرسیوز پس از بازگشت از سیاوش‌گرد نامهٔ سیاوش را به افراسیاب می‌دهد. افراسیاب با خواندنِ نامهٔ سیاوش بسیار خوشحال می‌شود و رخساره تازه می‌گرداند. گرسیوز که هیچ‌گاه از سوی برادر تحسین و تمجید نشده است، شاهدِ ستایشِ شاه از یک بیگانه است و همین امر عقدهٔ حقارت را در او برمی‌انگیزد. گرسیوز به اندازه‌ای خشمگین می‌شود که سراسر شب به خود می‌پیچد.

نگه کرد گرسیوز کینه دار      بدان تازه رخسارهٔ شه‌ریار  
همی رفت یکدل پر از کین و درد      بدانگه که خورشید شد لاژورد  
همه شب بی‌پچید تا روز پاک      چو شب جامهٔ قیرگون کرد چاک  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳)

صبح روز بعد گرسیوز دسیسه و نیرنگی را بنیان می‌نهد که نتیجه و عاقبت آن ویرانی توران و تاج و تخت برادر است.

«برای گرسیوز که تجسمی از ناپاکی و شرّ و بدخواهی است، هر وسیله‌ای هدف است. او هیچ توجیهی برای رسیدن به هدفِ شومی که در فکرش می‌پروراند، ندارد. بهترین هدف او تهمت زدن، افترا بستن، بدنام کردن و از سر راه برداشتن کسی است که به خیالش منافعش را به خطر انداخته است.» (کرمی ۲۰۸)

گرسیوز برای رسیدن به این هدف از هیچ دروغی روی گردان نیست. «بسیاری از پسیکوپات‌ها به صداقت و راست‌گویی بی‌توجه بوده، برای رسیدن به هدف‌های خود از دروغ‌گویی باکی ندارند؛ البته این تمایل به دروغ‌گویی در ایشان را می‌توان تا حدّی نتیجهٔ شکست در برقرار کردن رابطه با مردم دانست.» (فرجی ۹۰)

از دیگر ویژگی‌های شخصیتی گرسیوز که می‌تواند در شناخت بهتر او نقش

بسزایی داشته باشد، ترخّم نداشتن است که در آخرین بخش‌های تراژدی سیاوش به نمایش درمی‌آید. گرسیوز نه فقط به هشدار پیلسم گوش فرا نمی‌دهد، لابه و التماسِ فرنگیس نیز در او کارگر نمی‌افتد.

پسیکوپات‌ها هیچ گونه احساس همدردی و ترخّم نسبت به دیگران از خود نشان نمی‌دهند. نسبت به احساسات مردم بی‌توجهند و با نهایت بی‌رحمی و خودخواهی بدون توجه به حقوقِ دیگران مایلند هر چیز را تصاحب کنند و در این کار به عاقبت آن نمی‌اندیشند. نسبت به هر چیز، سنگدل و بی‌عشق و علاقه‌اند.» (فرجی ۸۹)

گرسیوز در واپسین لحظاتِ عمر سیاوش هم، دست از تحریض و دروغ‌گویی بر نمی‌دارد.

گردونک او را به جان، زینهار دهی من نباشم بر شهریار  
به بیغوله خیزم از بیم جان مگر خود به زودی سرآید زمان  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۲۷۶ و ۲۲۷۷)

پس از آنکه فرنگیس و پیلسم واسطه می‌شوند و از افراسیاب می‌خواهند تا از خونِ وی درگذرد، به بهانه اینکه زنده گذاشتن او احتمالِ فتنه و شورشِ بعدی وی را در پی خواهد داشت، به شاه چنین می‌گویند که من با وجود او احساس امنیت نمی‌کنم. و بدین ترتیب افراسیاب فرمان قتل سیاوش را صادر می‌کند. (سرامی ۴۸۶)

افکار شوم و اعمالِ پلید گرسیوز خواسته یا ناخواسته زمینه ساز جنایاتِ بزرگی است. به اعتقاد روان‌شناسان «شاید پسیکوپات‌ها جنایت کار نباشند، اما امکان دارد افراد پسیکوپات بیش از سایر مردم دست به جنایت بزنند.» (فرجی ۸۹)

#### ۴- عقدهٔ حقارت در سیاوش

از نظر علم وراثت در نهاد هر فرد ویژگی‌ها، ضعف‌ها و کمبودهایی وجود دارد که فرد با آن‌ها متولد می‌شود. «به نظر آدلر وجودِ ناتوانی و ضعف در همه کس عقدهٔ حقارت ایجاد می‌کند و کوشش‌های بعدی او در زندگی مصروف جبران یا

پوشاندن این عقده می‌شود. پس احساس حقارت اگر از حد تجاوز نکند، سبب پیشرفت و ترقی آدمی است.» (کریمی ۹۴)

عقده عبارت است از مجموعه متشکل و سازمان یافته‌ای از احساسات، تفکرات و ادراکات و خاطرات که در ناخودآگاه شخصی مستقرند. هر عقده یک هسته مرکزی دارد. جاذبه و کشش این هسته سبب می‌شود که تجارب دیگر به دور آن تجمع نمایند. عقده ممکن است خود مختار شود و کنترل تمام شخصیت را به دست گیرد؛ اگر چنین شود، شخص تمام وجود خود را در خدمت ارضای آن عقده قرار می‌دهد. (شاملو ۴۳)

شخصیت افراد به واسطه ویژگی‌های اخلاقی و رفتارهای آن‌ها شناخته می‌شود. سرگذشت سیاوش هر چند نقطه‌های درخشان بسیاری نیز دارد، مملو از فراز و نشیب و حوادثی است که زمینه را برای به وجود آوردن این عقده در شخصیت شاهزاده ایرانی فراهم می‌آورد. از جمله عوامل زمینه ساز یا تشدید کننده عقده حقارت در سیاوش می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

#### ۴-۱ - پایگاه مادر

اگرچه مادر سیاوش در معرفی نژاد و نسب خود می‌گوید:

بدو گفتمن خویش گرسیوزم      به شاه آفریدون کشد پروزم  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۳۵)

اما در چشم کاوس او فقط کنیزکی خوب‌روی می‌نماید که با دیدن او شاد و خندان می‌شود.

چو کاوس روی کنیزک بدید      بخندید و لب را بدنان گزید  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۵۲)

برخوردار نبودن مادر از موقعیت اجتماعی بالا، می‌تواند در ایجاد زمینه‌های عقده حقارت در شخصیت سیاوش نقش بسزایی داشته باشد. تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد که « ادراکات دوران بچگی و وقایع و تجارب آن بر زندگی بعد و شخصیت انسان اثر قاطعی دارد.» (مکبراید، عقده حقارت ۱۲)

#### ۲-۴ - کمبود محبت والدین

بی توجهی پدر و مادر و عدم بهره مندی از محبت آن‌ها - به خصوص در کودکی - از مهم ترین عواملی است که سبب پیدایش عقده حقارت در شخصیت افراد می‌شود. «در واقع می‌توان گفت که همین وقایع و تجارب کودکی هستند که عامل بنیانی سلامت یا بیماری روان آدمی در سنین بعد به شمار می‌روند.» (مکبراید، حقارت و شناخت تحلیلی ۱۷) سیاوش در کودکی از محیط خانواده دور می‌ماند تا در دامان رستم آیین جنگ و جوانمردی بیاموزد و به این طریق از محبت مادر بهره‌مند نمی‌شود. کمبود محبت پدر و مادر در شخصیت او خلأ ایجاد کرده است و می‌توان بسیاری از رفتارها و عقده حقارت سیاوش را ناشی از آن دانست.

بی‌شک «کودکی که از مواظبت یا توجه والدین محروم شده باشد، در آینده چنین احساسی بر وجود او مستولی می‌شود.» (فرجی ۳۳) افراسیاب از عدم محبت کاوس و رفتارهای ناخوشایند او نسبت به سیاوش آگاه است و به این ترتیب برای جلب دوستی سیاوش از این مسئله ابراز ناراحتی می‌کند و می‌گوید:

غمی شد دلم زانک شاه جهان      چنین تیز شد با تو اندر نهان

(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۱۵۰)

و این گفتارها سبب برانگیختن عقده حقارت در سیاوش می‌شود.

#### ۳-۴ - رفتار اطرافیان

از عوامل تشدیدکننده احساس حقارت، رفتارهای دوستان و آشنایان است. این کنش‌های رفتاری و برخورد اطرافیان در سنین بالاتر، نسبت به دوران کودکی اهمیت بیشتری دارد. از رفتارهای اطرافیان با سیاوش می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

#### ۳-۴ - ۱ - کاوس

همان‌طور که در بررسی شخصیت کاوس به آن پرداخته شد، غرور کاوس یا دلبستگی او به تاج و تخت مانع از آن می‌شود که در اولین مواجهه با سیاوش برای درآغوش گرفتن فرزند از جای برخیزد و مهر پدرانۀ خود را نمایان سازد؛ در صورتی که سیاوش برای دیدن شاه، اظهار نیاز می‌کند و می‌گوید:

چنین گفت با رستم سر افراز  
 که آمد به دیدار شاهم نیاز  
 پدر باید اکنون که بیند زمن  
 هنرها ی آموزش پیلتن  
 (شاهنامه، ج ۳، ب ۸۶ تا ۸۸)

او تشنهٔ محبت پدر به دربار کاوس باز می‌گردد تا هنرهای آموخته از رستم را به نمایش گذارد. کاوس اگرچه از دیدن فرزند شادمانی می‌کند، حقیقت دیگری در ژرفای ناخودآگاهش نهفته است. او فرزند را رقیبی برای سلطنت و تاج و تخت خود می‌داند. حتی زمانی که به تماشای هنرنمایی‌های فرزند خود نشسته است، در حقیقت شایستگی‌های رقیب و جانشین خود را می‌آزماید.

اگرچه بی‌فروغ بودن مهر پدری موجبات رنجش درونی سیاوش را فراهم می‌آورد، هیچ عکس‌العمل‌آنی از خود نشان نمی‌دهد؛ بلکه نیاز و تمایل درونی خود را به محبت پدر، سرکوب می‌کند. این امیال سرکوب شده هنگام پذیرش پیشنهاد پناهندگی از سوی افراسیاب آشکار می‌گردد. سیاوش، با محبت و احترام‌های همه‌جانبهٔ افراسیاب روبرو می‌شود و او که سایهٔ لطف پدر را بر سر احساس نکرده است آگاهانه یا ناآگاهانه افراسیاب را جانشین پدر قرار می‌دهد تا از محبت او بهره‌مند شود؛ زیرا «کودکانی که بدون برخوردارگی از مهر و محبت پدرانه بزرگ شده‌اند، همیشه آرزو می‌کنند که ای کاش سایهٔ پدر را بالای سر خود می‌دیدند.» (رشیدپور تهرانی ۱۹)

#### ۴-۳-۲ - سودابه

دربار برای سیاوش جایی است که با عشق هوس آلود و رفتار ناشایست سودابه روبرو است. ترس از اتهام، بی‌وفایی به پدر و نظر داشتن به سودابه نه فقط او را غرق در رنج و اندوه می‌کند، بلکه سبب بروز افکار منفی و استحکام ریشهٔ حقارت در وجود او می‌شود. تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد عقدهٔ حقارت ریشه در ترس دارد و اگر کسی در نتیجهٔ لغزش یا خاطرهٔ دردناکی دچار حالت بیم دهنده‌ای بشود دورنمای زندگی‌اش از افکار منفی انباشته خواهد شد که این اندیشه‌های منفی، خود از علائم حقارت است. (مکبراید، عقدهٔ حقارت ۸)

نتیجه رفتارهای نادرست سودابه و ترس از تهدید او ریشه‌های حقارت را در وجود سیاوش قوی‌تر می‌گرداند.

#### ۴-۴ - نشانه‌های عقده حقارت در سیاوش

اگرچه «باید توجه داشت که به طور کلی هر احساس کمبودی را نمی‌توان به طور در بست جزء عقده حقارت به شمار آورد؛ چه پس از مطالعه عمیقی این حقیقت آشکار می‌شود که همه افراد در مقام سنجش و مقایسه دچار یک نوع کمبود می‌باشند.» (رشیدپور تهرانی ۱۸) مواردی که وجود عقده حقارت را در شخصیت سیاوش به اثبات می‌رساند، عبارتند از:

#### ۴-۴-۱ - داشتن زمینه‌های لازم برای عقده حقارت

همان‌طور که قبل از این گفته شد در زندگی سیاوش عواملی وجود دارد که شرایط را برای وجود عقده حقارت در شخصیت او مهیا می‌سازد. در وجود سیاوش مثل هر انسان دیگری امیال و نیازهایی نهفته است که باید به صورت متعادل به آنها پاسخ داده شود؛ اما او نه فقط از محبت والدین محروم مانده است، باید نگران افکار شوم نامادری نیز باشد. فضای شخصیتی او آکنده از امیال ارضا نشده است. به نظر روان‌شناسان «نیازهای روحی و جسمی انسان‌ها باید به طور طبیعی و معتدل برآورده شود. اگر نیازمندی‌های آدمی ارضا نشوند، تعادل انسان به هم خورده، موجب پیدایش نگرانی و ناآرامی می‌گردد.» (رشیدپور تهرانی ۱۰)

#### ۴-۴-۲ - وجود اندیشه‌های منفی و ناامیدی

یأس و ناامیدی در انسان حاکی از افسردگی و سرخوردگی‌های روحی است که امید به زندگی را کم رنگ می‌گرداند و ریشه‌های آن را می‌خشکاند. به طور خلاصه و سطحی می‌توان گفت کسی که روی هم رفته بیش از آنچه مثبت باشد، در زندگی منفی است از عقده حقارت در عذاب است یا به زبان دیگر کسی که جنبه منفی زندگی را بیش از جنبه مثبت آن می‌بیند گرفتار عقده حقارت است. (مکبراید، عقده حقارت ۵)

سیاوش آگاهانه یا ناآگاهانه از مرگ، یعنی سرنوشتی که ستاره شناسان برای

او پیش بینی کرده اند یاد می‌کند. نگاه مایوسانه او به زندگی در خلال سخنان و درددل‌هایش با فرنگیس و پیران کاملاً مشهود است. خطاب به پیران می‌گوید:

بدو گفت پیران که ای شهریار چه بودت که گشتی چنین سوگوار  
چنین داد پاسخ که چرخ بلند دلم کرد پر درد و جانم نژند  
که هر چند گرد آورم خواسته هم از گنج و هم تاج آراسته  
به فرجام یکسر به دشمن رسد بدی بد بود مرگ بر تن رس  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۶۰۵ تا ۱۶۰۸)

به فرنگیس نیز می‌گوید:

مرا زندگانی سرآید همی غم و درد و انده در آید همی  
چنین است کار سپهر بلند گهی شاد دارد گهی مستمند  
گر ایوان من سر به کیوان کشید همان زهر گیتی نباید چشید  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۱۷۷ تا ۲۱۷۹)

#### ۴-۳-۴ - تمجید از دیگران

از نشانه‌های عقده حقارت در افراد، ستایش و تمجید دیگران است. چنین شخصی سعی بر آن دارد که ستایش از دیگران را پرده یا پوششی بر کمبودهای موجود در شخصیت خود قرار دهد.

روان‌شناسان، تملق‌گویی را حاکی از یک نوع عقده حقارت شمرده و می‌گویند تملق‌گو دچار ترس و زبونی است و به طور آگاه و ناآگاه شخص چاپلوس سعی می‌کند از کمبود خود دفاع کند. (رشیدپور تهرانی ۵۵)

تمجید از کاوس:

همه نیکویی در جهان بهر توست ز یزدان بهانه نبایدت جست  
زجم و فریدون و هوشنگ شاه فزونی به گنج و به شمشیر و گاه  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۰۹ و ۲۱۰)

تمجید از گرسیوز:

سیاوش بدو گفت کین خود مگوی که تو مهتری شیر و پرخاشجوی



همان اسپ تو شاه اسپ منست کلاه تو آذرگشپ منست  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹)  
تمجید از افراسیاب:

سیاوش بدو گفت کای شهریار کجا باشدم دست و چوگان به کار  
برابر نیارم زدن با تو گوی به میدان هم آورد دیگر بجوی  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶)  
البته گاه تمجیدهای سیاوش همراه با ترس و نوعی ترفند است؛ مانند تحسین  
زیبایی و بی‌همتایی سودابه:

همان به که با او به آواز نـرم سخن گویم و دارمش چرب و گرم  
سیاوش از آن پس به سودابه گفت که اندر جهان خود ترا کیست جفت  
نمانی مگر نیمه ماه را نشایی به گیتی به جز شاه را  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۲۹۰ تا ۲۹۲)

#### ۴-۴ - تلاش بی اندازه

فَعَالِیَّت‌های بی آرام و بی محابا نشانه این است که شخص، احساس نارسایی و کمبودی می‌کند و گمان می‌کند که برای جبران آن باید وظیفه‌ای بیش از دیگران انجام دهد. (مکبراید، عقده حقارت ۳۲) تلاش بی وقفه سیاوش برای ساختن شهرهای آرمانی سیاوش‌گرد و گنگ دژ از نمونه‌های بارز فَعَالِیَّت‌های بی آرام اوست. بی‌شک عقده حقارتی که در وجود او نهفته است در ایجاد برتری طلبی و موفقیت‌های او نقش بسزایی داشته است.

آدلر برخلاف فروید، ظهور و رشد شخصیت را ناشی از حس برتری طلبی و درک خود دانسته و معتقد است که یک کودک از حقارت و بیچارگی خود آگاه است؛ می‌کوشد با کسب استقلال و اقتدار آن را جبران کند. (فرجی ۵)

گرسبوز نیز در اثنای سخنان خود به این موضوع اشاره دارد؛ او ساختن آن دو شهر را چیزی جز کسب اقتدار برای سیاوش نمی‌داند و تحمل آن را بر نمی‌تابد.

دل و مغز گرسبوز آمد به جوش دگرگونه‌تر شد به آیین و هوش

به دل گفت سالی چنین بگذرد سیاوش کسی را به کس نشمرد  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۸۲۶ و ۱۸۲۷)

افرادی که در طول زندگی نیازهای درویشان به طور متعادل برآورده نشده است و از سوی خانواده خود مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند، برای ارضای آن کمبودها سعی بر آن دارند تا با نمایش توانایی‌های خود در زمینه‌های مختلف به نوعی آن کمبودها را جبران نمایند. سیاوش نیز برای جبران این کاستی دست به هنرنمایی می‌زند. گاه او آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر پدر، افراسیاب، گرسیوز و لشکریان هنرنمایی می‌کند و از این امر لذت می‌برد.

سیاوش برانگیخت اسب نبرد چو گوی اندر آمد به پیشش به‌گرد  
بزد هم چنان چون به میدان رسید بر آن سان که از چشم شد ناپدید  
(شاهنامه، ج ۳، ب ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶)

## ۵ - نتیجه گیری

در شخصیت کاوس بسیاری از ویژگی‌های رفتاری پارانویاها چون غرور، داوری‌های نادرست، خودرایی و خودمحوری وجود دارد که اکثر حوادث زندگی او مانند رفتن به مازندران، لشکرکشی به هاماوران، پرواز به آسمان و رقم زدن سرنوشت جگر سوز سیاوش را باید در آن خصایص ریشه‌یابی کرد. کاوس خودسر با کینه توزی و اقدام علیه دوستان - که از مشخصه‌های دیگر پارانویاهاست - در تازدی سهراب نیز نقش عمده‌ای دارد؛ اما شکست‌های مکرر او در تصمیمات و اندیشه‌های نادرست سبب می‌شود در اواخر عمر به خود آید.

در شخصیت پسیکوپاتی گرسیوز نیز مشخصه‌هایی چون کینه‌توزی، خودبینی، سنگدلی و بی‌توجهی به حقوق دیگران نهفته است که او را به انجام دادن جنایتی بی‌رحمانه سوق می‌دهد. گرسیوز به دلیل چنین ویژگی‌هایی نه تنها باعث مرگ سیاوش بلکه سبب نابودی توران و تاج و تخت برادر می‌گردد.

فهرست منابع:

- انصاری، مسعود. مرزهای نو در روان شناسی. تهران: خرمی، ۱۳۵۲.
- حمیدیان، سعید. شاهنامه فردوسی. تهران: قطره، ۱۳۸۲.
- \_\_\_\_\_ . درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی. تهران: ناهید، ۱۳۸۳.
- دبیر سیاقی، سید محمد. داستان‌های نامور نامه باستان شاهنامه فردوسی. تهران: قطره، ۱۳۸۱.
- راس، آلن ا. روان شناسی شخصیت. جمال فر، سیاوش، تهران: نشر روان، ۱۳۷۵.
- رشید پور تهرانی، عبدالمجید. عقده حقارت. قم: حائری تهرانی، ۱۳۵۱.
- سرامی، قدمعلی. از رنگ گل تا رنج خار. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- سیاسی، علی اکبر. روان شناسی شخصیت. تهران: نشر سیمرخ، ۱۳۵۶.
- شاملو، سعید. مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان شناسی شخصیت. تهران: رشید، ۱۳۶۸.
- فرجی، ذبیح الله. نقش ناکامی‌ها در شخصیت. تهران: کاویان، ۱۳۵۵.
- کرمی، محمد. حماسه حماسه‌ها. تهران: انتشارات ویسمن، ۱۳۷۱.
- کریمی، یوسف. روان شناسی شخصیت. تهران: نشر ویرایش، ۱۳۷۸.
- گنجی، حمزه. روان شناسی عمومی. تهران: نشر ساوالان، ۱۳۸۲.
- مکبراید، و.ژ. حقارت و شناخت تحلیلی و راه درمان آن. پرویز منوچهریان، تهران: گوتنبرگ (میر ۱۳۶۸).
- \_\_\_\_\_ . عقده حقارت و شکسته نفسی مشخصات و راه علاج آن. حسام الدین امامی، تهران: کانون معرفت، ۱۳۵۴.